

دختران زیارت اولی شهرها و روستاهای جنوب کشورمان
خاطرانشان را از جنگ تحمیلی سوم و تجربه ناب سفر به مشهد روایت می کنند

یک زیارت و هزار حرف نگفته



همراهی با پرچم، اولین قرار در مشهد

سه شنبه بود که از میناب راه افتادند و روز چهارشنبه، حوالی ظهر، به مشهد رسیدند. هنوز خستگی راه در تنشان بود و شاید خیلی هایشان انتظار داشتند اولین قرارشان در این شهر، حرم امام رضا^(ع) باشد، اما این طور نشد.

اولین قرارشان جایی دیگر بود؛ پای پرچم چهارراه احمدآباد.

سمیه کریمی، مدیر کانون فرهنگی تربیتی دخترانه باران، برای ساعت ۱۷:۳۰ روز چهارشنبه یک نوبت پرچم گرفته بود تا دختران نوجوان، در همان ابتدای حضورشان در مشهد، تجربه پرچم داری را هم داشته باشند.

خستگی مسیر آن قدر زیاد بود که کسی فکر نمی کرد بیشتر از پنج شش نفر بتوانند خودشان را به این قرار برسانند. اما ساعت که به ۱۷:۳۰ رسید، حدود سی نفر پای پرچم حاضر شده بودند. انگار شوق حضور در این قرار، خستگی چندین ساعت راه را رفع کرده بود.

از حال و هوایتان پای پرچم برایمان می گوید؟

زهراذاکری: روایت های متفاوتی از پرچم احمدآباد مشهد خوانده بودیم. پرچمی که از ابتدایی ترین روزهای جنگ تحمیلی سوم توسط مردم برافراشته شده و همچنان ایستاده است. پرچم برای ما نشانه وحدت و کنار هم بودن مردم است. این حس و حال خوب را همان ابتدای ورودمان به این شهر تجربه کردیم.

زینب بیر: اینکه مردم در سرما و گرما پای پرچمی بایستند و آن را پایین نیاورند، برایم جالب بود. وقتی با بچه های پای پرچم ایستادیم و آن را دست گرفتیم، حس غرور داشتیم. از خیابان احمدآباد هم که رد می شدیم، تجمعات بسیاری در این مسیر دیدیم. در شهر خودمان هم تجمعات شبانه برگزار می شود و مردم کنار هم هستند، اما در مشهد تعداد تجمعات و جمعیت بیشتر است.

۶ ساعت، کوتاه تر از یک ساعت

به گفته خودشان، ساعت ۲۳ چهارشنبه شب برای این بچه ها یکی از خاص ترین ساعت های سفر بود؛ ساعتی که بالاخره بعد از سال ها انتظار، خودشان را روبه روی گنبد امام رضا^(ع) دیدند. شاید درک این لحظه برای ما مشهدی ها که از کودکی چشمان به گنبد و صحن و سرای حرم عادت کرده و هر وقت دلمان می گیرد یا هوای زیارت به سرمان می زند، راهی این مکان مقدس می شویم، چندان آسان نباشد. اما برای این دخترها، ماجرا فرق داشت. سال ها انتظار کشیده بودند تا یک روز برسد و بتوانند از نزدیک، روبه روی حرم امام رضا^(ع) بایستند که بارها نامش را شنیده و در دلشان با او حرف زده بودند.

اولین بار که گنبد امام رضا(ع) را دیدید، چه حسی داشتید؟

نگین خورشیدی: بعضی حس ها رانمی توان در قالب کلمات گفت. دوروز مانده به سفر که به من گفتند قرار است به مشهد بیاییم، خیلی خوشحال شدم. همیشه دوست داشتم امام رضا^(ع) را زیارت کنم. وقتی وارد حرم شدم و گنبد را دیدم، حس عجیبی داشتم؛ واقعا نمی توانم آن حس را با کلمات برایتان توضیح بدهم.

زینب بیر: سال ها از روز داشتیم برای زیارت امام رضا^(ع) بیایم، اما این سفر خیلی ناگهانی پیش آمد؛ انتظارش را نداشتم. خانواده ام هم خیلی خوشحال شدند. شاید انتظار این سال ها باعث شده بود فکر کنم حالا حالا زیارت نصیبم نمی شود. وقتی رسیدیم حرم، حس خیلی خوبی داشتم. مثل اینکه تو سال های خواهی بایک نفر صحبت کنی؛ گاهی هم در خلوت خودت با او حرف می زنی، اما او رانمی بینی. حالا ناگهان در مقابلش ایستاده ای.

فاطمه جهانگیری: دیدن چیزی که سال ها آرزویش را داری، برای همه خوشایند است. وقتی به حرم امام رضا^(ع) رسیدم و گنبد را دیدم، خستگی راه را فراموش کردم. حس من با دیدن حرم، مثل آدمی بود که می خواهد برود سر جلسه امتحان؛ دلشوره واسترس خاصی داشتم، اما این استرس و دلشوره برایم شیرین بود. در بین همه حرف های نگفته ام که سال ها در دلم مانده بود، اول از همه برای ظهور امام زمان^(عج) دعا کردم و یاد تک تک کسانی بودم که گفته بودند التماس دعا. بعد از خواندن نماز و دعا، کم کم حرف های خودم را به یاد آوردم و تا صبح با امام رضا^(ع) حرف زدم. آن قدر حرف داشتم که شش ساعتی که در حرم بودم، برایم کمتر از یک ساعت گذشت.

مهدیه خیراندیش: هر بار که عکس های حرم را می دیدم، به خانواده ام می گفتم: اگر اجازه بدهید، یک کاروان پیدا می کنم و می روم مشهد. آن ها می گفتند نه، نمی توانیم اجازه بدهیم تنها به مشهد بروی. شنیده بودم سامانه ارتباط تلفنی با روضه منوره حضرت رضا^(ع) هست و می توانیم با امام رضا^(ع) صحبت کنیم. زنگ زدم و درددل هایم را با امام رضا^(ع) گفتم. از او خواستم من را بطلید. فردای همان روز به من گفتند قرار است به مشهد بیاییم. مهدیه که اشک هایش را از روی صورتش پاک می کند، آهسته می گوید: وقتی رسیدم حرم، حس آرامش عجیبی داشتم؛ انگار مدت ها منتظر رسیدن همین لحظه بودم.

کبری وطن خواه: قبل از محرم، در گروهی در فضای مجازی برای زیارت ثبت نام کرده بودم، اما سفرمان قطعی نبود. دودل بودیم که می رویم یا نه. آن ایام گذشت و بعد از مدتی، بالاخره زیارت قسمت ما هم شد. با خودم گفتم هم می روم یا بوس امام رضا^(ع)؟ هم زیارت مزار رهبر شهید، من که رهبر را از نزدیک ندیدم، حداقل حالا که به مشهد می روم، زیارتش نصیبم می شود. حس و حال عجیبی داشتم؛ یک جور خوشحالی همراه با گنجی که یک عالمه چیز می خواهی، اما در واقع نمی دانی چه چیزی می خواهی. شاید شما که مشهدی هستید، این حال ما را متوجه نشوید، اما آن هایی که مثل ما سال ها در حسرت زیارت هستند، خوب می فهمند.

هانیه میران نژاد: من و دوستانم از طرف مدرسه اسم نوشته بودیم. در شهرهای خیلی دور از مشهد، به ویژه روستاها، مردم عاشق زیارت امام رضا^(ع) هستند و این سفر برایشان آسان نیست. متأسفانه یک عده سودجواز این عشق و علاقه مردم سوء استفاده می کنند.

به طور مثال، یک نفر در یکی از شبکه های مجازی برای خیلی از ما پیام فرستاد که اگر بیست دنبال کننده برای من در کانال بیاورید، جایزه تان سفر به حرم امام رضا^(ع) است. هر چند حرفش را باور نداشتم، به عشق امام رضا^(ع) این کار را انجام دادیم. متأسفانه بعد از مدتی ما را از کانالش حذف کرد. من و دوستانم ما ندیم و عشق زیارت. این بار این اتفاق در محرم افتاد. بعضی از بچه ها دلشان شکست.

فکر می کنم به خاطر همان دل های شکسته، امام رضا^(ع) ما را طلبید. با اتفاقاتی که برایتان گفتم، خودتان حال و هوای ما را حدس بزنید.

راضیه میران نژاد: من هم مثل دختر خاله ام هانیه، در مدرسه اسم نوشته بودم. خوشبختانه زیارت قسمتمان شد.

